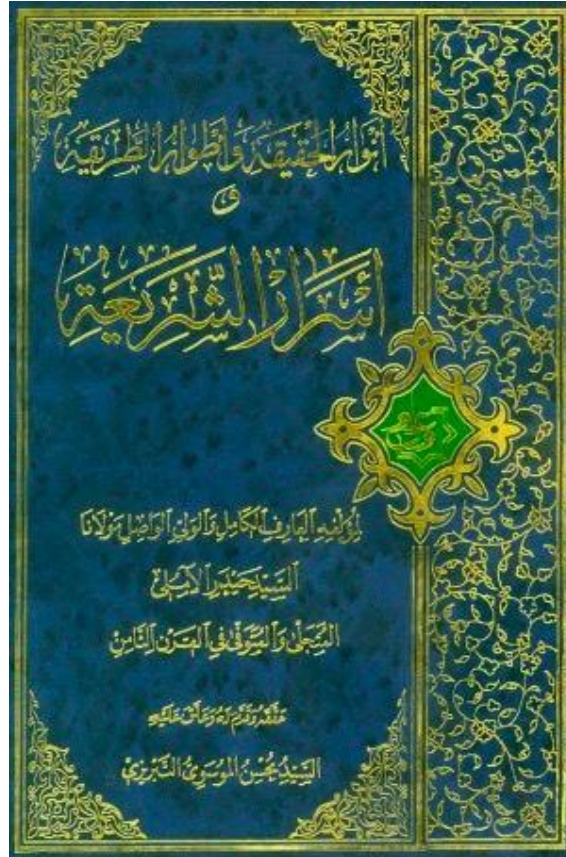


اسلام تک ساحتی



محسن کدیور

۷ شہریور ۱۳۸۹

در این مبارک ترین شب سال، یلدا ی عبادت، قبل از آغاز سخن به شیوه سالیان اخیر یاد عزیزان مبارزی که در میان ما نیستند و به گردن ما حق دارند، را گرامی می داریم، آنها که در زندانهای رجایی شهر، اوین، وکیل آباد و ... در سلولها یا رب یا رب می کنند، از جمله آقایان احمد زید آبادی، عیسی سحرخیز، عماد بهاور، عبدالله مومنی، مسعود باستانی، محسن میردامادی، فرید طاهری، مصطفی تاجزاده، منصور اسانلو، محسن صفائی فراهانی، بهمن احمدی امویی، داود سلیمانی، مجید توکلی، مهدی محمودیان، اعضای انجمن اسلامی معلمان، و خانمها هنگامه شهیدی، بهاره هدایت و شیوا نظرآهاری و بسیاری عزیزانی که اسمشان در خاطر من نیست.

در این شب قدر که از هزار شب بهتر است، در کنار مناجات و راز و نیاز با خداوند و قرائت قرآن و تدبیر در آن، اولیاء دین - اهل بیت پیامبر (ص) - بحث علمی را نیز توصیه کرده اند. ارتقا و تعمیق معرفت دینی از جمله ارزشمند ترین اعمال شب قدر است. با این گونه روشنگری های ایمانی مناجات ما عمق و گستره بیشتری پیدا کرده و تقرب به حضرت دوست ژرفای افزون تری خواهد یافت. بحث من در ضمن ده مطلب ادا خواهد شد.



یک. از انسان تک ساحتی تا اسلام تک ساحتی

عنوان بحث اسلام تک ساحتی است. ساحت یعنی بُعد و جانب. اسلام تک ساحتی، اسلام یک بعدی است، در مقابل اسلام چند جانبه، چند بُعدی و چند ساحتی. عنوان تک ساحتی را از کتاب «انسان تک ساحتی» هربرت مارکوزه از متفکرین مکتب فرانکفورت، مکتب انتقادی و از شاگردان هایدگر و هوسرل وام گرفته ام. انسان تک ساحتی از شاهکارهای قرن بیستم در انتقاد جدی به تکنولوژی و سرمایه داری است. او دستاورد مدرنیته را انسان تک ساحتی دانسته است. انسان تک ساحتی ادبیات تک ساحتی، هنر تک ساحتی و فلسفه تک ساحتی تولید می کند. بر همین سیاق می توان از دین تک ساحتی سخن گفت و آفتی که این نحوه دینداری برای دینداران ایجاد می کند. می کوشم که در کنار این تحلیل به راه حلی برسیم: چه کنیم که دینمان تک ساحتی و یک بعدی نشود؟ دین چند بعدی، همه جانبه و چند ساحتی چه خصوصیات دارد؟

در بحث اسلام تک ساحتی مشخصا بر دو مصداق معاصرش انگشت می گذارم و اثبات می کنم که هر دو ناقصند و از فیل مثنوی تنها عضوی از اعضای آن را در تاریکی فیل پنداشته اند و اسلام را به هر یک از این دو تقلیل دادن و تحویل کردن اکتفا به یکی از ساحات اسلام و غفلت از دیگر ساحات لازم آن است. و آن دو مصداق عبارتند از اسلام فقهاتی و اسلام عرفانی.

فرضیه بحث من این است: اسلام عرفانی یکی از مصادیق اسلام تک ساحتی است، همچنانکه اسلام فقهاتی هم از مصادیق اسلام تک ساحتی است. نه اسلام فقهاتی اسلام کامل است و نه اسلام عرفانی. در اسلام چند ساحتی و کامل، شهود در کنار شریعت و حکمت در بر اخلاق قرار می گیرد. عرفان و فقه با هم مشکل گشایند و بی هم زحمت افزا.

سوال دیگری در این بحث مطرح می شود که آیا در مقایسه این دو اسلام تک ساحتی، اسلام عرفانی مجمع همه فضائل است و اسلام فقهاتی مجمع همه رذایل؟ آیا بروز مشکلات و بحران های اخیر در جامعه ما معلول یکی - اسلام فقهاتی - و نبود دیگری - اسلام عرفانی - است؟ آیا با تخطئه کامل اسلام فقهاتی و میدان دادن کامل به اسلام عرفانی جامعه گلستان می شود؟ آیا چنین تجویزی شناخت درست بیماری و توصیه مناسب داروست یا بدحال تر کردن بیمار؟ فرضیه من در پاسخ این پرسش این است نه درد منحصر از فقه ناشی شده است و نه درمان لزوماً از دل عرفان بدر می آید.

اما اگر شریعت را با عرفان قرین سازیم، بخشی از نارسائی های ما احتمال حل شدن دارند. لذا پیشنهاد اسلام چند ساحتی نوعی هم گرایی و تفاهم بین عرفان و فقه است از یک سو و نوعی نقد به واگرایی و تعارض فقه و عرفان است. جامعه ما بیش از همیشه احتیاج به این تفاهم ها و همگرایی ها دارد یعنی ظاهر شریعت را با باطن دیانت همنشین کردن. برخی از سوء تفاهم ها به واسطه بد خوانی و بزرگ کردن برخی از ابعاد اسلام و به غفلت سپردن برخی ابعاد دیگر آن حاصل شده است.

اسلام عرفانی را اینگونه می توان معنا کرد: اینکه ما برداشت عرفا را در همه مسائل اسلامی داور بدانیم و نگرش خاص عارفان را در مسائل مختلف بر نگرش دیگر متخصصان علوم اسلامی اعم از فقیهان و متکلمان و حکیمان برتری بخشیم. این نگرش طیفی را تشکیل می دهد که یک سر آن نفی شریعت و آن را متعلق به عصر حَجَر دانستن است و سر دیگرش تحمل شریعتی کم رمق و مومی در دست عارف است.

بر همین سیاق اسلام فقهاتی داوردانستن فتوای فقیهان در تمام جوانب اسلام است و نگرش خاص شریعتمداران را بر ذوق عارفان و تعقل حکیمان برتر دانستن. این نگرش نیز طیفی را در بر می گیرد که یک سر آن اکتفا به ظاهر شریعت و نفی مطلق باطن دیانت و انکار عرفان و کشف و شهود است و سر دیگر آن تحمل عرفانی رقیق در خدمت فقهات شریعتمداران است.

مدعای من این است اسلام عرفانی و اسلام فقهاتی علیرغم تفاوت و تضادشان از زاویه بحث ما از یک خطای واحد جدی روش شناختی رنج می برند و هیچکدام قابل دفاع نیستند و هر دو اسلام تک ساحتی هستند. بنابراین بحث در تخطئه اسلام عرفانی و دفاع از اسلام فقهاتی نیست بلکه بحث در نقصان جدی اسلام فقهاتی در کنار عدم توانائی اسلام عرفانی برای مشکل گشائی دردهای انسانی است. در کنار این بحث سلبی، سخن ایجابی من لزوم توجه به اسلام چند ساحتی و همگرایی شهود عرفانی با خردورزی حکیمانه و عمل فقیهانه است.



دوم. اسلام های تک ساحتی و جمهوری اسلامی

در آزمون این دو اسلام تک ساحتی به کتب عارفان طراز اول مراجعه خواهیم کرد و فتوای فقیهان معتبر را بررسی خواهیم نمود تا دریابیم آیا اسلام عرفانی تک ساحتی را می توان به عارفانِ واصل نسبت داد؟ هکذا آیا اسلام فقهاتی تک ساحتی را می توان به مجتهدان اصولی صاحب مبنا نسبت داد؟ یا اصولاً این نگرشهای تک بعدی تنها محصول سوء تفاهمی تاریخی است؟

و آن سوء تفاهم این است که در کشور ما حکومتی به نام جمهوری اسلامی و به عبارت دقیق تر حکومت اسلامی تشکیل شده است و مبنای آن هم نظریه ای است بنام ولایت فقیه یا ولایت مطلقه فقیه. این شیوه زمامداری بعد از سی و دو سال به اصطلاح تقّ آن در آمده است، با مشکلات جدی و بحرانی عمیق مواجه شده است. برای تحلیل این بحران هر کسی از ظنّ خود بحران را می شکافد. یکی از نحوه های شکافتن این بحران این است که مشکل پیش آمده ناشی از اسلام فقهاتی است، ناشی از فقه است، و همه یا اکثر فقها با این نظریه و این روش عملی انجام شده موافقند و هر آنچه در زندانها و دادگاهها و صحن اجتماع جاری شده، اقتضای فقهات و مُرّ شریعت بوده و آنکه بر کرسی ولایت نشسته است فقیهی جامع الشرائط است.

این نسخه پیچی ناقص نتیجه اش این می شود که زندانیان مظلوم بر اساس ضوابط فقهی شکنجه شده اند و دادگاهها بر موازین شرعی حکم رانده اند، "مقام معظم رهبری" هم بر شاکله فقه اهل بیت کشور را به سرایش سقوط کشانده اند. پس مشکل از فقهات است، و ام الفساد اسلام فقهاتی است. اشکال اساسی از شریعت است. اگر این زائده بی قواره را از پیکر دین جراحی کنیم و آنرا به زباله دان تاریخ بیندازیم، همه چیز به سامان می شود. بجای این فقیهان ریاکار به محضر عارفان سالک مشرّف می شویم و قلندران به تجربه عرفانی و ذوق شهودی و مواجید عارفانه اسلامی روشنفکرانه ارائه می کنیم و ایران آسیب دیده را به سامان می آوریم.

در ادامه از اسلام منهای روحانیت، بگوئیم اسلام منهای فقهات، و بطور دقیق تر بگوئیم اسلام منهای شریعت. مگر همه مشکلات ما از همین احکام فقهی نیست؟ برای راحت شدن از این همه استفاده ابزاری از دیانت، از بنیاد مسئله را حل می کنیم و خود را از همه فتاوی زمان گرفته فقیهان از عبادات گرفته تا احکام خانواده و امور تجاری و جزائی راحت می کنیم و شریعت را حذف کرده و برای اینکه می خواهیم دیندار هم بمانیم، خوب چه بهتر از اینکه ما به دنبال عارفان باشیم و دینمان را از عارفان واصل بگیریم و نه از فقهایی که نهایت هنرشان کشف ظاهر شریعت است. این ساده شده صورت مسئله است. راستی این تحلیل جامع و صحیح است؟

روی سخن من با هیچ شخص خاصی نیست. اینگونه دعاوی طیفی را تشکیل می دهد، از مطلع خیرخواه تا کم اطلاع پرهیاهو. از آنجا که این گونه دعاوی به هم آمیخته است، بجای پرداختن به قائلین و گوینده ها به اقوال و آراء می پردازم، روش توصیه ای امام علی (ع) نیز همین است "انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال". به گفتار بنگر و نه به گوینده. مهم نیست که چه کسی گفته است، مهم این است که چه گفته است و گفتارش از چه اعتبار علمی برخوردار است. با این شیوه چه بسا دوستان خیرخواه در ایضاح سخن خود بکوشند و سوء برداشت از گفتار خود را برطرف سازند. به هر حال کوشش من تقویت وجه صحت گفتارهاست. اگر هم در برداشت خود خطا کرده باشم پیشاپیش از نقد و تصحیح اهل نظر استقبال می کنم.



سوم. جمهوری اسلامی نماینده اسلام فقاہتی؟

زیاده روی حکومت جمهوری اسلامی در استفاده ابزاری از دیانت و ارتقای تصنعی جانب فقاہت، به عکس العمل افراطی در نادیده انگاشتن نقش اصل دین در جامعه یا نفی اصل فقاہت در هندسه دیانت و تفریط در نقش عرفان انجامیده است. در کتب و مقالات متعدد به سوء استفاده حاکمان جمهوری اسلامی از اسلام و شریعت از یک سو و نقد روش فقہیان و انتقاد از اسلام سنتی از سوی دیگر پرداخته ام، در این مجال می خواهم به روی دیگر سکه اشاره کنم و بگویم متاسفانه عمکرد افراطی ارباب قدرت به مقابله تفریطی برخی منتقدان انجامیده است. به فرموده امام علی (ع) "الجاهل اما مُفْرِطٌ او مُفَرِّطٌ". نادان یا افراط می کند یا تفریط. متاسفانه در این

مسئله فرمانروایان ریاکار همان را ادعا می کنند که برخی منتقدان کم اطلاع. هر دو گروه جمهوری اسلامی را برخاسته از فقاقت و برآمده از شریعت و نتیجه منطقی اسلام فقاقتی معرفی می کنند.

سالها قبل در کتاب "نظریه های دولت در فقه شیعه" با مدارک و مستندات نشان دادم که نظریه ولایت انتصابی مطلقه فقیه که مبنای جمهوری اسلامی موجود است یکی از نه نظریه موجود در میان فقیهان شیعه است و هشت نظریه متفاوت نیز در این مسئله ارائه شده است. پانزده سال قبل در کتاب "حکومت ولایی" با تفحص در معتبرترین منابع فقهی نشان دادم که این نظریه نه تنها ضروری دین و مذهب نیست بلکه اکثر فقههای امامیه به آن معتقد نیستند و تنها تعداد انگشت شماری از فقها به آن قائلند.

زمانی که در سال ۱۳۷۷ در جریان قتلهای زنجیره ای این اقدامات مشمئزکننده به فتوای مراجع و فقها نسبت داده شد، در سخنرانی عمومی شب قدر تحت عنوان "حرمت شرعی ترور در اسلام" اثبات کردم هیچ فقیه و عالمی شرعا مجاز نیست در دادگاه غیابی بدون امکان دفاع متهم و وکیل وی به صورت غیرعلنی حکم اعدام یا مجازات کسی را صادر کند. هر که چنین کند بر خلاف مسلمات و اولیات فقه امامیه عمل کرده است. سالها قبل دیدگاههایم در نقد رویکرد سنتی به فقاقت و اجتهاد در کتاب "دغدغه های حکومت دینی" و چند سال قبل در کتاب "حق الناس" نقد شریعت از منظر حقوق بشر منتشر شده است. آراء متاخرم نیز در کتاب "شریعت و سیاست" بیش از یک سال است منتظر مجوز نشر است.

خوشبختانه اعلم فقیهان دوران مرحوم آیت الله العظمی منتظری در مخالفت با اعمال خلاف شرع این حکومت بیش از بیست و دو سال قبل به رهبری چنین نظامی پشت پا زد و در آخرین اظهار نظرش درباره ماهیت این حکومت به صراحت ابراز داشت: "این حکومت نه جمهوری است، نه اسلامی... این ولایت نظامیان است!" به بیان ساده تر جمهوری اسلامی نه به لحاظ روش زمامداری مورد تایید اکثر فقهاست و نه به لحاظ عملکرد از پشتیبانی اکثریت افراد متشرع و مراجع و فقها برخوردار است.

منتقدان جمهوری اسلامی در میان مراجع و فقها و متشرعان اگر بیش از سکولارهای دین ناباور نباشند یقیناً کمتر نیستند. گفتنی است مرحوم علامه طباطبائی، نخستین شهید بعد از انقلاب را "اسلام" می دانست. تعداد مراجع و فقهای طراز اولی (علیرغم تفاوت مشرب سیاسی) که در دوران جمهوری اسلامی در حصر خانگی از دنیا رفتند بارزترین قرینه عدم رضایت جامعه فقهی شیعی از عملکرد جمهوری اسلامی است. این نارضایتی به فقیهان ایرانی منحصر نیست. فقیهان شیعه لبنانی و عراقی از قبیل فضل الله، شمس الدین و مغنیه و اکثر مراجع طراز اول حوزه نجف نیز در این نارضایتی با همتایان ایرانی خود همدستانند.

ضوابط مسلم فقهی درباره اقرار تحت فشار و شکنجه، درباره حکومت بر مردم بدون رضایت ایشان و درباره ذی حق بودن آنها در سرنوشت سیاسیشان همانند اموال و دارائیشان واضح است. جمهوری اسلامی بسیاری از مسلمات بین شرعی را زیرپا نهاده است، بسیاری از محکومات آیات الهی در قرآن مجید نقض شده است، برخلاف بسیاری از موازین قطعی سنن رسول اکرم (ص) رفتار شده است، مردم مسلمان با مشاهده منش و روش حکام جمهوری اسلامی بیاد معاویه و یزید و عمروعاص و عبیدالله بن زیاد می افتند نه رسول الله و امام علی و امام حسین. مدعیان عمل به تعالیم اسلامی در صدر معترضین جمهوری اسلامی بوده و هستند. این تذهبون؟ به کجا می روید؟

وسط دعوا نرخ تعیین نکنیم، وقتی می خواهیم امری را به گروهی نسبت بدهیم، می باید آن امر قابل استناد به اکثریت آن گروه باشد، سخنان و اعمال جریان اقلیت یا آراء افراد شاذ و نادر را نمی توان به پای همگان گذاشت. این اقتضاء اخلاق علمی است. اگر می خواهیم سخنی را به عرفا نسبت بدهیم، ملاک منش و روش عارفان و صوفیان بزرگ است که در حوزه تخصصیشان مرجع محسوب می شوند، نه متصوفه و کسبه ای که با تصوف امرار معاش می کنند. اگر می خواهیم در مورد فقها هم سخن بگوئیم می باید از فحول فقها مستند بیاوریم، نه از کسانی که حتی در حوزه های علمیه هم کسی برای آنها تره خُرد نمی کند و از فروش دین به دنیا امرار معاش می کنند.

مؤسس جمهوری اسلامی فقیه و مرجع بود، اگرچه دیدگاه فقهی سیاسیش - درست یا غلط - اسلام فقهاتی را نمایندگی نمی کند. او نماینده گرایشی کم طرفدار در بین فقیهان امامی است. تازه پیروان منش و روش ایشان (موسوم به خط امام و رهبران جنبش سبز) ادعایشان این است که جمهوری اسلامی برخلاف آموزه های رهبر انقلاب اسلامی از خط امام منحرف شده است و این همه فساد زائیده فاصله گرفتن با آن دکتربین است. رهبر فعلی جمهوری اسلامی هم تنها با سهمیه بسیج یا سهمیه جانبازان ممکن است عنوان فقیه را یدک بکشد. با ادعای جامع الشرائط بودن که مدعی، فقیه جامع الشرائط محسوب نمی شود. هر طلبه و روحانی و درس خوانده حوزه هم فقیه نیست، آنچنانکه هر که چند کتاب عرفانی مطالعه کرده باشد یا چند صبحی در محضر عارفی شرکت کرده باشد، عارف محسوب نمی شود. در فضای سیاست زده و فاسد جمهوری اسلامی البته القاب و عناوین حوزوی دائرمدار دوری و نزدیکی به قبله عالم و میزان ابراز ارادت به حضرت ایشان است.

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند / نه هر که آینه سازد سکندری داند

نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست / کلاه داری و آئین سروری داند

... هزار نکته باریکتر ز مو این جاست / نه هر که سر بترشد قلندری داند

چرا باید این رویه جاریه خلاف شرع و قانون و اخلاق جمهوری اسلامی را به پای فقه نوشت؟ چون خود حکومت مدعی فقه و شریعت است؟ اگر کسی از فقه و شریعت دل پر دردی دارد، پسندیده ای نیست غیرمنصفانه داوری کند. آنچنانی که بسیاری از اعمال نادرستی که به نام تصوف و عرفان انجام می شود روح عرفای بزرگی همانند ابن عربی و سید حیدر آملی و صدرالدین قونوی از آنها بیزار هستند ولی عوام آنها را به عنوان عرفان و تصوف می شناسند، ما حق نداریم آن امور بی پایه را به پای عرفان بنویسیم، عرفان اسلامی در افقی متعالی است. با اعمال نابخردانه چند عارف نما وجهه نیکوی امثال مولانا و جامی و عطار و حافظ را مشوه نکنیم. اگر عرفان و فقه را درست می شناختیم اینگونه درباره اسلام فقها یا اسلام عرفا سخن نمی گفتیم. بسیاری از این نسبتهای ناقص و تعمیمهای بی ضابطه ناشی از بی اطلاعی از این علوم است. "الناس اعداء ما جهلوا"، مردم دشمن چیزهائی

هستند که نمی دانند. اگر می دانستند متواضعانه تر سخن می گفتند. استعمال قضایای کلیه موجب یا سالبه (همه فقها چنین اند، هیچیک از عرفا چنان نیست) قرینه کم اطلاعی مدعی است.



چهارم. انتقادات ملاصدرا از قشریون ظاهرین و جهله صوفیه

فقها و عرفای بزرگ ما، اینگونه تفاسیر تک ساحتی و یک بُعدی از اسلام را مردود دانسته اند. ملا صدرای شیرازی یکی از بزرگترین حکیمان و عارفان چهار قرن اخیر اسلام و ایران است. مهمترین کتاب این حکیم بزرگ "اسفار اربعه" است، بنام چهار سفر معنوی و عرفانی که مطالب حکیمانه اش را به رشته تحریر در آورده است. این کتاب مقدمه ای بسیار سوزناک علیه قشریون ظاهرین دارد:

«من گرفتار مردمی گشته ام که فهم و دانش از افق وجودشان غروب کرده و دیدگانشان از نگرش به انوار حکمت و رازهای آن مانند خفاشان از تابش انوار معرفت و آثار آن نابینا و کور است. آنان تفکر در امور ربانی و اندیشیدن در آیات سبحانی را بدعت شمارند و مخالفت با عوام و فرومایگان را گمراهی و مکر پندارند... در این حال جهل و نادانی، رایت برافراشته و نشانه های خود را آشکار نموده، و در نتیجه دانش و فضل آن را از بین برده، عرفان و اهل آنرا خوار شمرده و از حکمت روی برگردانیده و از روی ستیز و انکار آنرا از اهلش باز می دارند.»

در انتهای مقدمه اسفار ملاصدرا از شر دو طایفه دیگر به خدا پناه می برد: جاهلان صوفیه و مُتَفَلِّسِفَان. به عبارت دیگر رنجامه ملاصدرا علیه سه طایفه صادر شده است: فقیهان حکمت ستیز و عرفان گریز، جاهلان عارف نما (جَهَلَه صوفیه) و نادانان فیلسوف نما (متفلسفان). در حقیقت ملاصدرا در تبعید اجباری به کهک قم سه نمای مختلف از اسلام تک ساحتی در زمانه خود را به نقد کشیده است.

علاوه بر این ملا صدرا دو کتاب ارزنده دیگر هم دارد، تنها کتاب فارسی وی به نام "رساله سه اصل"، اگر فرصت کردید این رساله را بخوانید، رساله ای ارزشمند آمیخته از نثر و نظم علیه فقیهان ظاهریین و کوتاه نظران قشری است که با حکمت و عرفان عداوت می ورزند. علیه همانها است که حافظ شیرازی هم آنها را نقد کرده است، همان زاهدان ریایی:

واعظان کین جلوه در محراب و منبر می کنند / چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس / توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می کنند

گوئیا باور نمی دارند روز داوری / کاین همه قلب و دغل در کار داور می کنند

یارب این نودولتان را بر خر خودشان نشان / کاین همه ناز از غلام ترک و استر می کنند

به نظر صدرا موانع و حجاب هایی که اکثر مردم را از ادراک و کسب معرفت محروم می دارد برگرفته از سه این اصل است (و لذا کتابش را "سه اصل" نام نهاده): اصل اول، جهل به معرفت نفس که حقیقت آدمی است، اصل دوم: حب جاه و مال و میل به شهوات و لذات و سایر تمتعات، اصل سوم: تسویلات نفس اماره و تدلیسات شیطان نابکار. ملاصدرا به شدت جهل و جاه طلبی و هواپرستی این قشریون ظاهر بین را به نقد می کشد. او در دیوان اشعارش این نقد آتشین را بر علیه خردستیزان ظاهریین ادامه داده است. مثل الذین حملوا التورات ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا.

ملا صدرا در کتاب دیگرش به عربی به نام "کسراصنام الجاهلیة" (شکستن بتهای جاهلیت) در نقد در رد تصوف دروغین و در ذم و نکوهش متصوفان نادان و ریاکار داد سخن داده است. عنوان ترجمه فارسی کتاب "عارفان و عارف نمایان" است. یعنی یک کتاب علیه فقههای ظاهربین و یک کتاب علیه عارف نماهای غافل دارد. اما ملا صدرا همه فقیهان را در زمره کم دانشان ظاهربین نشمرده آنچنانکه همه عارفان را نیز در عداد عارف نمایان غافل محسوب نکرده است.

با الهام از ملا صدرا عرض می کنم متوجه باشیم فقیهان قشری همه فقیهان را نمایندگی نمی کنند، آنچنانکه عارف نماهای غافل نیز همه عارفان و صوفیان را نمایندگی نمی کنند. ملا صدرا در تقسیم عرفا می گوید منتسبان به عرفان دو گروه هستند: گروه اول، محققین از عرفا که شاخص ایشان محی الدین ابن عربی است. ابن عربی ستاره برتر عرفان اسلامی است، کسی که چندین پله بالاتر از ادیبان عارف ماست. از دیگر محققان عرفا صدرالدین قونوی و سید حیدر آملی هستند.

گروه دوم "جهله ی صوفیه"، جهله جمع جاهل است، صوفیان نادان یا مودبانه تر صوفی نماهای جاهل. بسیاری از مسائلی که امروز در توده های مردم علیه عرفا مطرح است برخاسته از گروه دوم است. مثلا اگر مدتی عبادت و تهذیب نفس کردیم و نفس و ضمیرمان پاک و پاکیزه شد، دیگر به کُر وصل شده ایم و طاهر و مطهریم، دیگر نیازی به عبادت نداریم، یعنی عارف به جایی می رسد که دیگر لازم نیست نماز بخواند، او فانی فی الله شده است، به وحدت وجود رسیده است، اینجاست که می تواند بگوید انا الحق، و دیگر از او رفع تکلیف می شود.

منظور ملا صدرا از جهله صوفیه چنین تلقی هائی است. از منظر یک مسلمان مگر عارفی بالاتراز پیامبر اسلام داریم؟ کسی که در تقرب به حضرت حق از جبرئیل امین پیش می زند، عشقش مناجات با دوست و نور چشمش نماز بود، قره عینی الصلاة. علی بن ابی طالب، آنچنان مستغرق در حضرت دوست می شود که تیر از پایش بدر می کشند و او احساس نمی کند. شبیه وقتی که ما را بی هوش می کنند تا جراحیمان کنند. او که تا سحر مناجات می کرد و از عظمت حضرت حق آنچنان بی تاب می شد که آب از دیدگانش بی اختیار جاری می شد، او محتاج

نماز و دعا و عبادت و مناجات است، اما فلان عارف مقامش آنچنان ارتقا پیدا کرده که با فنای فی الله و اتحاد وجودی دیگر هو الحق شده، لذا از رنج عبادت و کلفت شریعت بی نیاز شده است!

از منظر ملا صدرا چنین تقریری علامت این است که مدعی در عرفان به جائی نرسیده، عارف نیست، عارف نما است، از جهله صوفیه است. بر این اساس یکی از علائم شاخص جهله صوفیه ادعای عبور از شریعت است. اگر کسی به نام عرفان فقاقت را زیر پا نهاد و شریعت را غیر ضروری پنداشت، او نمی تواند از محققین عرفا باشد. محققین عرفا "فقه اصغر" را لازمه ورود به "فقه اکبر" می دانند. جهله صوفیه از مصادیق بارز قائلان اسلام تک ساحتی هستند و محققین از عرفا پشتیبان اسلام چند ساحتی به شمار می آیند.



پنجم. غَفَله اهل ظاهر و جَهَله صوفیه

فصوص الحکم ابن عربی کتاب درسی عرفان در حوزه های علمیه است که بعد از تمهیدالقواعد ابن ترکه تدریس می شود. فتوحات مکیه ابن عربی به اقیانوس عرفان می ماند، مقدمه فصوص شناسنامه عرفان نظری است. بسیاری از عرفای بزرگ بر فصوص حاشیه و شرح نوشته اند. برخی از محشین معاصر فصوص فقیهان و متشرعان و منتسبان به فقاقت را به سیاق ملا صدرا به دو گروه تقسیم می کنند. گروه اول فقیهان محقق، مراد از محققین

از فقیهان امثال شیخ مفید، شیخ طوسی، محقق حلی، شهید اول، شهید ثانی، محقق اردبیلی، شیخ انصاری و آخوند خراسانی است.

گروه دوم را غفله اهل ظاهر می نامد. غفله جمع غافل است. غافلان ظاهرین، بی خبران قشری، اهل ظاهر یعنی کسانی که تنها ظاهر دین را می بینند و برای دیانت باطنی قابل وصول قائل نیستند. غفله اهل ظاهر معادل جهله صوفیه پیش گفته است. غفله اهل ظاهر چه کسانی هستند و چه مشخصاتی دارند؟ آنان معاند طریقت تصوف حقه اند و اکتفا به شریعت را شرط لازم و کافی سعادت می دانند. این محشی فصوص در معرفی غفله اهل ظاهر می نویسد: «و کسانی که دعوت به صورت محض (یعنی شریعت بدون طریقت) می کنند و مردم را از آداب باطنیه باز می دارند، و گویند شریعت را جز این صورت و قشر، معنی و حقیقتی نیست، شیاطین طریق الی الله و خارهای راه انسانیت اند و از شر آنها باید به خدای تعالی پناه برد».

آنان که می پندارند دین مساوی صورت ظاهری اعمال شرعی است و هیچ کاری به محتوای این اعمال، مقاصد شریعت و روح قرآن ندارند، برای آنها علی السویه است که کار عادلانه است یا نیست، اخلاقی است یا نیست، مهم این است که صورت ظاهری تکلیف منطبق بر فعل پیامبر باشد. اینگونه فقیهان اهل ظاهر شریعت اند و از باطن دیانت غافل هستند. دیانت ظاهری شرعی و باطنی عرفانی دارد. اگر کسی در بند ظاهر شریعت ماند و از باطن دیانت غفلت کرد، می شود غفله اهل ظاهر.



ششم. حکومت غفله اهل ظاهر بنام جمهوری اسلامی

بسیاری از منتسبین به فقاہت در ایران معاصر غفله اهل ظاهرند. عملکرد این مرتجعین قشری وھن اسلام و شین مذهب و ننگ فقاہت و مایه شرمندگی شریعت است. اگر کسی قرار بود به اولیات فقھی، همین فقہ سنتی جواهری عمل کند، از جمله مواردی کہ برو برگرد ندارد و ہرگز قابل نقض نیست و همانند حقوق پایه آدمیان در تمام شرائط محترم است احتیاط در اموال و دماء (جان مردم) و اعراض (آبرو و نوامیس مردم) است، یعنی در ہمہ جا در زمان شک براءت جاری می شود و چیزی بر ذمہ مکلف نیست مگر خلافش اثبات شود، الا در جان و ناموس و آبرو و مال مردم. اگر کسی یا گروہی یا حکومتی در زمینہ جان و مال و ناموس و آبروی مردم کوتاہی کردند بہ اجماع و اتفاق فقیہان کارش خلاف شرع است.

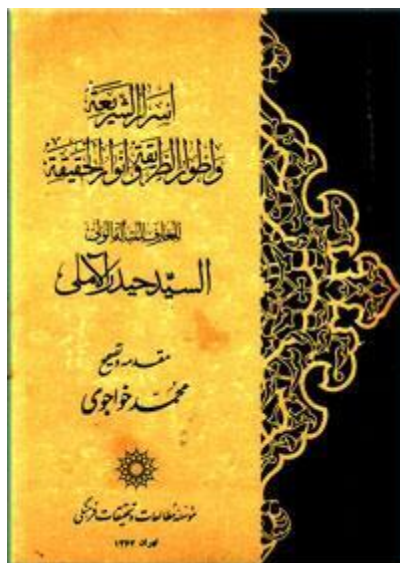
حاکمان جمهوری اسلامی بارہا مکررا بویژہ در چند سال اخیر این قاعدہ بدیہی فقھی را نقض کردہ اند. جفا تا بہ کجاست کہ نقض نہادینہ این امر مسلم شرعی را بہ پای فقاہت و شریعت و تشیع و اسلام بنویسند و بگویند اسلام فقاہتی می خواہید؟ بروید در کہریزک مشاہدہ کنید! اسلام فقاہتی می خواہید؟ بروید در سلولہای اوین زیر شکنجہ بازجوہا ملا حظہ بفرمائید! اسلام فقاہتی می خواہید؟ بروید در خیابانہای تہران زمانی کہ لباس

شخصی ها به مردم بی دفاع هجوم می آورند ملاحظه کنید! اگر فقیهی این ظلم و ستمها را ببیند و به اعتراض فریاد نزند، فریضه امر بمعروف و نهی از منکر و وظیفه مضاعف عالمان دین را نقض کرده و قابل شماتت جدی است و صلاحیت اقتدا را از دست داده است. عالم بی عمل و فقیه بی ثمر است.

هر آئین و مرامی که چنین سببیهائی را امضا کرده باشد مردود است. هر منتسب به فقهائی که احتیاط در جان و آبرو و ناموس و مال مردم را به بهانه واهی حفظ نظام زیرپا گذاشته باشد از عدالت ساقط است. نظامی که با دروغ و فریب و نیرنگ حفظ شود اسلامی نیست. آنجا که اخلاق و عدالت رعایت نمی شود یقیناً رضایت الهی تأمین نشده است. مدافع این دروغ و دغلهای اسلام فقهائی نیست، استبداد دینی است که با توجیه شرعی غفله اهل ظاهر پیش می رود. کدام فقیه محققى جرات دارد این فجایع را امضا کند؟ در سواد یا عدالت مدافع ظلم تردید جدی رواست.

اما کدام فقه؟ نه فقه جهله اهل ظاهر؛ فقه محققین از فقها. نه اسلام فقهائی دشنام و قبیح است و نه اسلام عرفانی مدح و مکرم است. هر دو اینها را اگر به محققین صنفشان نسبت دهیم قابل احترام است و اگر مرادمان جهله و غفله آنها باشد از مصادیق اسلام تک ساحتی است و اصلاً قابل دفاع نیست. انتساب به فقهات مساوی منش غفله اهل ظاهر نیست. انتساب به عرفان نیز معادل محققین از عرفا نیست. فقهات هم ذات ندارد تا درباره آن داستان سرائی کنیم، همچنانی که عرفان ذاتی ندارد تا به مدح و ثنای آن روزگار بگذرانیم.

فقیهان مذموم بالذات نیستند تا شما از اخذ دینتان از ایشان نهی شوید، عارفان نیز ممدوح بالذات نیستند تا اخذ دین از ایشان مایه مباهات باشد. فقهاتِ نافی شریعت همانقدر مذموم است که عرفانِ نافی فقهات. حجت مسلمانی من نه فقیهانند و نه عارفان و نه حکیمان. من دینم را نه از این فقیه گرفته ام نه از آن عارف و حکیم. به گفته اقبال لاهوری آنگونه قرآن بخوانیم گوئی من و شما مخاطب اولیه وحی الهی هستیم. من دینم را از محمد مصطفی (ص) و علی مرتضی (ع) گرفته ام. حجت مسلمانی من قرآن و نهج البلاغه است، نه مثنوی و جواهر.



هفتم. سید حیدر آملی و سه ساحت شریعت و طریقت و حقیقت

برای درک بیشتر اسلام چند ساحتی مناسب است به تقسیم مشهور دیانت به شریعت و طریقت و حقیقت اشاره کنم. این تقسیم را از کتاب ارزنده "اسرار الشریعہ، اطوار الطریقہ و انوار الحقیقہ" سید حیدر آملی عارف بزرگ شیعی قرن هشتم نقل می کنم. سید حیدر یکی از بزرگترین مفاخر ملی ایران در حوزه عرفان است. آثار ارزشمندی از قبیل جامع الاسرار، رساله نقد النقود، نص النصوص، تفسیر المحيط الاعظم از این ایرانی عارف به یادگار مانده است. رازهای شریعت، گونه های طریقت و پرتو انوار حقیقت سه ساحت مختلف دیانت است. شریعت، صورت ظاهری و دنیوی احکام است؛ و طریقت، سلوک و رفتاری است که فرد به تناسب جایگاه خود برای وصول به حقیقت برمی گزیند؛ و حقیقت، مشاهده و دریافت اسراری است که با وصول به حق، حاصل می شود.

سید حیدر آملی در تعریف شریعت، طریقت و حقیقت و توضیح چگونگی اتحاد و وحدت آن سه به کلام رسول خدا متوسل می شود که فرمود: شریعت گفتار من، و طریقت رفتار من، و حقیقت احوال من است. آنگاه به این تمثیل می پردازد: شرع مانند گردوی کاملی است که روغن، مغز و پوست دارد. گردو شریعت است، لب آن چون طریقت است و روغنی که در آن است، بسان حقیقت می باشد. و حق تعالی به آن در سه مرتبه با علم الیقین، عین الیقین و حق الیقین اشاره فرموده است.

بی شک ما باید به دنبال حقیقت باشیم، همان مغز گردو در تمثیل سید حیدر. اما از کدام طریق؟ سوال می کند آیا می توان خارج از شریعت، به دور از طریقت به حقیقت رسید؟ پرسشی ستبر و جدی است. آیا می توان شریعت را به کناری نهاد و بدون اوامر و نواهی شرعی، به زبان ساده، بدون بکن و نکن های فقهی، میان بُر زد و به حقیقت رسید؟ پاسخ سید حیدر آملی منفی است. برای اکثر مردم هرگز میسر نیست، بسیاری از مردم در همان شریعت می مانند، اندکی از مردم به طریقت هم می رسند، انگشت شماری از آنها به حقیقت واصل می شوند.

اگر "اسلام عارفانه" به عنوان نسخه ای همگانی تجویز شد، آیا به این اندیشیده شده که همه مردم و یا اکثر ایشان عملاً توانایی وصول به حقیقت را ندارند؟ با هم منصفانه سخن بگوئیم، اگر اکثر مردم در همان ساحت اول می مانند و حتی به دومی نمی رسند چه رسد به سومی، بنابراین اسلام محققین از عارفین اگر چه بسیار عالی است، اما صرفاً برای انگشت شماری از مردم میسر است و نه برای اکثر قریب به اتفاق مردم. "کَلَّمَ النَّاسَ عَلَى قَدَرِ عَقُولِهِمْ" با مردم به میزان خردشان سخن بگوئید، از غرر سخنان پیامبر (ص) است. هر سه ساحت متناسب با عقل گروههایی از مردم است. تعمیم و همگانی کردن انحصاری هر یک از این ساحات به تخریب آن ساحت می انجامد.

از سوی دیگر ظاهر بدون باطن به چه معنا است؟ باطن بدون ظاهر چگونه میسر است؟ اسلام تک ساحتی اکتفا به یکی از این دو ساحت بدون دیگری است. اسلام تک ساحتی یعنی فقه بدون عرفان، اسلام تک ساحتی یعنی عرفان بدون فقه. در مقابل اسلام چند ساحتی یعنی اسلام عارفانه اخلاقی فقیهانه، یعنی شریعت و طریقت و حقیقت همنشین با هم، یعنی نمی توان به ظاهر شریعت اکتفا کرد، آنها که به شریعت اکتفا می کنند و از طریقت غافل می شوند و حقیقت را از یاد می برند، فی الواقع به اسلام جفا کرده اند. این می شود اسلام عوامانه و قشری و ظاهر بینانه که مأمّن خرافات و ارتجاع و واپس گرایی است.

محشین فصوص الحکم در هر عملی شریعت و طریقت و حقیقت آنرا کشف کرده اند. برای مثال نماز، شریعت نماز، رکوع و سجود و قیام و قعود است به صفت وجوب در نمازهای پنجگانه روزانه، طریقت نماز تقرب است که امری مندوب است و با تخلیه و تحلیه حاصل آید، حقیقت نماز هم وصول الی الله است. کدام یک از ما به حقیقت

نماز رسیده ایم؟ نه هر روز که یک بار در زندگی؟ چند نفرمان به مرزهای طریقت نماز نزدیک شده ایم؟ بگذارید خودمانی تر درد دل کنیم، چند نفرمان بر نماز مداومت و مواظبت داریم؟ الذینهم فی صلاتهم دائمون. آیا توانسته ایم فرزندانمان را به این آداب شرعی مومن کنیم؟ والدینمان این هنر را داشتند که ما را اهل نماز و روزه تربیت کردند، ما چه؟ به نظر می رسید ما حتی در همان ساحت اول درمانده ایم، به قول عطار ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم. تا برسد به طریقت و حقیقت نماز. اگر نماز من به "تنهی عن الفحشاء و المنکر" منجر نشد، یقیناً من حتی به شریعت نماز هم عمل نکرده ام. نمازگزاری که دروغ می گوید یک صورت بی محتوا بیشتر بجا نیاورده است.

در "احیاء العلوم"، غزالی کوشیده ظاهر و باطن عبادات را بررسی کند. شما می توانید این ظرائف را در "کیمیای سعادت" غزالی به فارسی بخوانید. تحریر شیعیش هم در "محجۃ البیضاء" ملا محسن فیض کاشانی قابل مطالعه است. "جامع السعادات" ملا مهدی نراقی - که به عنوان اخلاق اسلامی به فارسی هم ترجمه شده است - همین تفکیک شریعت و طریقت و حقیقت را درباره همه عبادات دارد. آنها که می خواهند به حج و زیارت خانه خدا مشرف شوند - مضمون ادعیه این ماه مبارک اللهم ارزقنی زیارت بیتک الحرام فی عامی هذا و فی کل عام - مناسب است این قبیل کتابها را بخوانند تا در ظاهر طواف و رمی جمرات و قربانی نمانند و شمه ای از طریقت و حقیقت این اعمال را نیز دریابند. اگر لبیک بگویی و صدایش را نشنوی و به زیارت صاحب خانه مشرف نشوی حَجَّتْ مقبول نبوده است. البته حقیقت حج نه شریعت آن.

راستی آیا ممکن است این سه (شریعت و طریقت و حقیقت) را از هم جدا کنیم؟ برای آنها که ظرفیت و توان همه ساحات را دارند، اکتفا به ساحت ادنی و ابتدائی نارواست. همچنانکه تجویز ساحتهای اعلی برای متوسطین و مبتدیانی که هنوز از ادای لوازم ساحت اول هم برنیامده اند خلاف خردمندی است. آیا می توان بدون زحمت شریعت را متکفل شدن و از غیر طریقت میان بُر به حقیقت رسید؟ آیا بی رعایت صورت می توان به محتوا و لُب رسید؟ آیا ممکن است خارج از عبادات شرعی به طریقت و حقیقت واصل شد؟ فقه یعنی همین ظواهر شرعی

عبادات و معاملات. تعارف که ندارد، این همه تحقیر و سرکوفت فقاہت به شکل مطلق معنائی جز این ندارد که هوس شده خارج از ضوابط شرعی به قله حقیقت صعود شود.

غزالی می گوید: "باید دانست که سالک راه خدای تعالی اندک و مدعیان آن فراوانند و ما می‌کوشیم علامت او را به تو معرفی کنیم. سالک کسی است که همه افعال اختیاری او مطابق با میزان شرع و محدود به حد و مرز آن باشد ... زیرا سلوک در این‌راه تنها پس از آراسته شدن به تمامی مکارم شرعی امکان‌پذیر است و کسی در این‌راه به وصال می‌رسد که بر تمامی نوافل مواظبت داشته باشد. دیگر وضعیت کسی که در ادای واجبات اهمال می‌کند، مشخص است و اگر سؤال شود که آیا مرتبه سالک به جایی می‌رسد که پاره‌ای از وظایف شرعی از او ساقط می‌شود یا انجام بعضی از محظورات ضرری به او نمی‌رساند، همچنان که در مورد پاره‌ای از مشایخ این سهل‌انگاری نقل شده است؟ در جواب می‌گوییم: باید دانست که این مساله عین غرور است و محققان این علم گفته‌اند: اگر دیدی که انسانی در هوا پرواز می‌کند و بر روی آب راه می‌رود، ولی کاری خلاف امر شرع انجام می‌دهد، باید دانست که او شیطان است و این نظر درستی است."

به نظر ابن عربی رعایت شریعت، انسان را به "مقام خلت" می‌رساند. همانند ابراهیم خلیل الرحمن (ع) به مقام خلیل‌اللهی دست یابد. اگر توجه به حدود حلال و حرام شریعت، در جان کسی داخل شده از اوصاف وی قرار گیرند، به مقام خلت یعنی خلیل خدا شدن دست خواهد یافت.

سراج طوسی در کتاب معروف اللمع که از منابع اصلی، قدیمی و معتبر عرفان اسلامی است، بحث مفصلی در مورد این کج‌فهمی‌ها کرده است. او می‌گوید هر کس که خود را عارف بداند، اگر کارش بر سه پایه و اساس استوار نباشد، در واقع از اهل عرفان نبوده، بلکه خود را فریفته است، اگرچه بتواند در هوا پرواز کند و سخنش سراپا حکمت بوده و مورد توجه خاص و عام قرار گیرد و آن سه اصل عبارتند از: "اول، اجتناب از گناهان صغیره و کبیره کُلًّا؛ دوم، ادای همه واجبات دشوار و آسان؛ سوم، وانهادن دنیا به اهل دنیا چه بیش و چه کم". راستی سخن سراج جز این است که شریعت شرط لازم طریقت و حقیقت است؟ این عرفان محققین است. منکران اهمیت

و لزوم شریعت و فقاہت از جہلہ صوفیہ اند و نہ عارف. مگر ممکن است کہ معصیت کنی و دعویٰ انا الحق بزنی؟ عرفان منہای خدا و شریعت و فقاہت نزد امثال غزالی اشعری شافعی و سید حیدر آملی شیعی جعفری ممتنع است.

راہ تضمین شدہ وصول بہ حقیقت قرب النوافل است. عرفای محقق موکداً این شیوہ را توصیه کردہ اند، مبنای آن سخن رسول خدا (ص) است: "و ما یتقرب الیّ عبدی بشی احبّ الیّ مما افترضت علیہ و انہ لیتقرب الیّ بالنافلہ حتی احبّہ فاذا احببته کنت سمعہ الذی یسمع بہ، و بصرہ الذی یبصر بہ، و لسانہ الذی ینطق بہ، و یدہ الذی یبطش بہا، ان دعائی اجبتہ و ان سألنی اعطیتہ". این حدیث قدسی را شیعه و سنی نقل کردہ اند. در کافی ما ہم کلینی نقل کردہ است. "پیامبر (ص): خداوند می فرماید بندہ من با چیزی محبوب تر از آنچه بر او واجب کردہ ام بہ من نزدیک نمی شود. او با نوافل یقیناً بہ من تقرب پیدا می کند، تا من او را دوست داشتم باشم، آنگاہ کہ او را دوست داشتم، من گوشش می شوم کہ با آن می شنود، چشمش می شوم کہ با آن می بیند، زبانش می شوم کہ با آن سخن می گوید، دستش می شوم کہ با آن می گیرد، اگر مرا بخواند، او را پاسخ می دہم، اگر از من بطلبد، بہ او می بخشم."

این شریعتی است کہ از راہ طریقت عارف سالک را بہ حقیقت می رساند. در قرب نوافل خداوند سمع و بصر و لسان و دست عبد می شود، و در قرب فرائض عبد چشم و گوش و دست خدا می گردد. مقام قرب فرائض مقامی دیگر است. این عرفان ما است، عرفانی بسیار دوست داشتنی، این همان راہ محققین عرفا است کہ مورد تصدیق محققین از فقہاست.

بہ نوشتہ یکی از محشین معاصر فصوص: "طریقت و حقیقت جز از راہ شریعت حاصل نخواہد شد. زیرا ظاہر، راہ باطن است... کسی کہ چنین می بیند کہ با انجام تکلیف های الہی باطن برای او حاصل نشد بداند ظاہر را درست انجام نداد و کسی کہ بخواہد بہ باطن برسد، بدون راہ ظاہر - مانند برخی از صوفیان عوام - اوہیچ دلیلی از طرف خداوند ندارد."



هشتم. نمایندگان اسلام چند ساحتی از دیدگاه علامه طباطبائی

علامه طباطبائی نمونه ای از نمایندگان اسلام چند ساحتی است. او خود جمعی از عالمان بزرگ را که در طریق سازگاری ساحت‌های مختلف علوم اسلامی کوشیده اند معرفی کرده است. به نظر ایشان از جمله عالمانی که علیرغم اختلاف مشارب علمیشان در طریق توافق ظواهر دینی با عرفان کوشیده اند می توان ابن عربی، عبدالرزاق کاشانی، ابن فهد حلی، شهید ثانی و فیض کاشانی را نام برد. از جمله عالمانی که در سازگاری فلسفه و عرفان کوشیده اند فارابی و شیخ اشراق سهروردی و صائن الدین ابن ترکه قابل ذکرند. به نظر وی قاضی سعید قمی از جمله عالمانی است که در طریق سازگاری ظواهر دینی و فلسفه کوشیده است. و بالاخره کسانی که در طریق سازگاری هر سه ساحت (ظواهر دینی، عرفان و فلسفه) پیش رفته اند، ابن سینا در تفاسیر و کتبش و صدرالمتالهین شیرازی در همه کتب و رسائلش را ذکر کرده است.

در میان عالمانی که علامه طباطبائی نام برده است، شاخص ترین عارفان، فلاسفه و فقیهان دیده می شوند. از عارفان ابن عربی، عبدالرزاق کاشانی، و صائن الدین ابن ترکه؛ از فلاسفه فارابی، ابن سینا، سهروردی، ملاصدرا و قاضی سعید قمی؛ از فقها ابن فهد حلی، شهید ثانی؛ و از محدثان ملا محسن فیض کاشانی را برشمرده است. علامه طباطبائی و تربیت شدگان مکتبش از قبیل استاد مطهری و آیت الله منتظری در زمره مدافعان اسلام چند

ساحتی هستند. نمایندگان اسلام چند ساحتی این عالمان هستند که همزمان به ابعاد عرفانی، فلسفی و فقهی اسلام قائلند و علیرغم مشارب مختلف علمیشان اسلام را در عرفان، یا فلسفه یا فقه خلاصه نکرده اند.

مرحوم سلطان محمد گنابادی معروف به سلطانعلی شاه، صاحب تفسیر بیان السعاده از اقطاب صوفیان شاه نعمت الهی گنابادی، از شاگردان شیخ انصاری، صاحب جواهر و ملا هادی سبزواری، اهل فقاہت و عرفان، از نمایندگان اسلام چند ساحتی است.

البته منصفانه بگوئیم که در طول تاریخ منتسبان به فقاہت عرفان ستیز و منتسبان به عرفان شریعت ستیز هم داشته ایم. هر یک نسبت به حوزه غیرتخصصی خود سخنان تند و بی پایه ای بر زبان رانده اند. اما سخن هیچ یک از این دو دسته در خارج از حوزه تخصصیشان پذیرفته نیست. سخن هر متخصصی صرفاً در حوزه تخصصی او پذیرفته است. با شهود عارف نمی توان فتوای فقهی داد، همچنانکه با ظاهر شریعت احکام فلسفی یا سلوک عرفانی را ابطال کرد. سخن فقیه در حوزه فقاہت پذیرفته است، نه در حوزه عرفان و کلام و فلسفه. سخن عارف نیز در حوزه صفات و اسماء الهی پذیرفته است و نه در حوزه فقه و شریعت. ابن عربی و ملا جلال الدین رومی عارفان بزرگی هستند، اما قرار نیست در حوزه شریعت و فقه به ایشان استناد کنیم. شیخ انصاری و آخوند خراسانی هم فقیهان بزرگی بوده اند، اما قرار نیست در حوزه کلام و عرفان و فلسفه به ایشان استناد کنیم. اجازه بدهید سخن هر متخصصی را در حوزه تخصصیش بپذیریم.



نهم. مقایسه اجمالی فقه و عرفان

گاهی گفته می شود که اسلام عارفانه اهل تساهل و تسامح است و اسلام فقیهانه اهل خشونت و شداد و غلاظ. از عرفان جامعه باز بدر می آید و از فقه جامعه بسته. این سخن صحیح نیست. چرا؟ به دو دلیل، اول: در بحث مبنائی ایمان و کفر، ایمان شرعی به مراتب حوزه اش ساده تر و وسیع تر از ایمان عرفانی است و حوزه کفر شرعی مضیق تر از حوزه کفر عرفانی است. به لحاظ شرعی یا فقهی فرد شهادتین را بگوید مسلمان است، اما از منظر عرفانی اگر ذره ای شرک در دل انسان باشد موحد نیست و مومن محسوب نمی شود. از این منظر شناخت شرک دشوارتر از حرکت مورچه سیاه در شب ظلمانی روی سنگ سیاه است. نظام ریاضت عرفانی به مراتب از واجبات و محرمات شرعی گسترده تر است و دامنه اش حتی از مستبحات و مکروهات نیز فراتر رفته بسیاری از مباحات را نیز به عنوان مستحسنان بر سالک الزامی می کند.

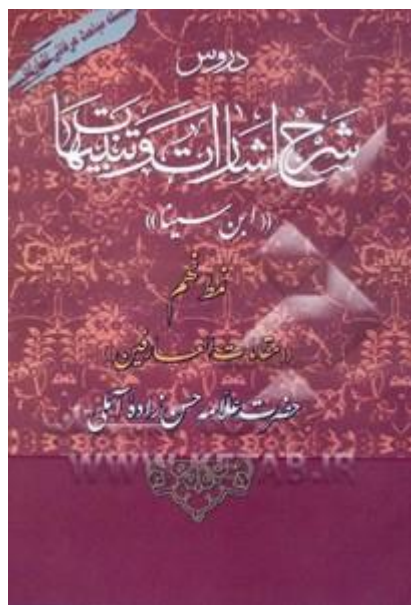
دلیل دوم. فقیه به ظواهر حکم می کند، به مافی الضمیر آدمیان کار ندارد، ملاکش عرف است، و ابزارش ظهور عرفی و ظنون عقلائی و ضوابطش اصالة الصحة و اصالة الطهارة و براءت ذمه است. فقه مبنایش رفع تکلیف است. عرفان فراتر از رفع تکلیف به تحول و دگرگونی جان انسان نظر دارد و ابزار تغییر حال به شناخت عملی روان و ضمیر انسانی بستگی دارد. تغییر حال به مراتب از علم ظاهر و قال دشوار تر است.

ضمناً عارف مدعی باطن شناسی و اطلاع از ملکوت و جبروت است، با دیده بصیرت از مافی الضمیر خبر می دهد. اگر فقیه ادعای ولایت کند، ولایتش بر ظواهر است و قلوب و باورهای مردم از ولایت فقیهان بیرون است. اما ولایت مطلقه عارف همه عالم و آدم را فرا می گیرد "و لایمکن الفرار من حکومتہ" واقعاً، چرا که حتی آنچه از قلب و ضمیر مردم خطور می کند در محضر عارف حاضر است. دایره مدارا در فقه به مراتب از عرفان گسترده تر است.

فقه و عرفان اصولاً در یک رده نیستند، اگر چیزی قرار است با عرفان سنجیده شود، کلام و فلسفه است، نه فقه و شریعت. فلسفه و کلام رقبای عرفان هستند و آنها هم در مورد اسماء و صفات خداوند سخن گفته اند، اما فقه که در مورد اسماء و صفات که سخن نمی گوید، در مورد اعمال سخن می گوید، آن هم اعمال انسانی که واجب است یا حرام است، مباح است یا مکروه یا مستحب؟ به لحاظ وضعی صحیح است یا باطل؟ در فقه با رفع تکلیف عمل ساقط می شود اما در عرفان رفع تکلیف مسقط عمل نیست، واصل شدن لازم است. اگر بخواهیم عارفانه بنگریم کار بسیار سختتر می شود تا فقیهانه. شریعت سهله سمحه است نه عرفان!

اگر عرفان به مکاتب مختلفی از قبیل عرفان خائفانه غزالی و عرفان عاشقانه مولانا و عرفان متعنامه حافظ قابل تقسیم است، چرا فقه با یک چوب رانده می شود و مکاتب مختلف و مدارس متفاوت آن نادیده گرفته می شود؟ فقه اصولی با فقه اخباری یکسان نیست. در میان فقیهان اصولی معاصر نیز سه مدرسه فقه مدنی و فقه سیاسی اقتدارطلب و فقه سیاسی آزادی خواه و دموکراتیک قابل تفکیک است. اکثر فقیهان مدنی و غیرسیاسی اند. آیت الله بروجردی و آیت الله خوئی نمایندگان این مدرسه اند. آیت الله خمینی نماینده مدرسه فقه سیاسی اقتدار طلب (ولایت مطلقه انتصابی فقیه) بود. آخوند خراسانی، محمد مهدی شمس الدین و مهدی حائری یزدی مدرسه فقه سیاسی آزادی خواه و دموکراتیک را نمایندگی می کنند. در این مدرسه مردم بر خودشان ولایت دارند و فضای عمومی و سرنوشت سیاسی ملک مشاع همه شهروندان است.

نمی توان به قرائات مختلف اسلام باور داشت، اما قرائات متفاوت تشیع را نادیده گرفت و یکسره تشیع را دورترین مذهب اسلامی از دموکراسی اعلام کرد. نمی توان مروج یک مدرسه خاص عرفانی بود اما از تفاوت مدارس مختلف فقهی غفلت کرد. اگر قرائت رواست، همه جا رواست. یک بام و دو هوا پذیرفته نیست. قسیم تجربه عرفانی و معرفت فلسفی، تکلیف فقهی است. معیشت اندیشی مرام غفله اهل ظاهر است، نه ذاتی و ملازم فقاقت.



دهم. حکمت موسوی، حکمت عیسوی و حکمت محمدی

برخی عرفای متاخر در حاشیه فصوص متذکر شده اند: حکمت بر سه نوع است: حکمت عیسویه، حکمت موسویه و حکمت محمدیه. دین عیسی مسیح (ع) شریعتی تازه ای ارائه نکرد، آئین عشق و طریقت بود. لذا کسانی که عرفان منهای شریعت می جویند، یعنی جهله صوفیه پیروان حکمت عیسوی هستند. آئین موسی کلیم الله (ع) فاقد طریقت و محور دیانتش شریعت بود. اهل ظاهر که مخالف طریقت تصوف و عرفان هستند، یعنی غفله اهل ظاهر پیرو حکمت موسویه هستند. و اما قائلان سازگاری فقاقت و معرفت و جامعان میان شریعت و طریقت، محمدیون و پیرو حکمت محمدیه هستند. «بالجمله، اهل تصوف از حکمت عیسویه، من حیث لایشعرون دم میزنند و اهل ظاهر از حکمت موسویه، و محمدیون از هر دو اینها به طریق تقیید بری هستند».

آئین محمد صلوات الله علیه هم شریعت دارد هم طریقت و حقیقت، هم ظاهر دارد هم باطن، هم عرفان دارد و هم فقاہت. پیروان رسول رحمت نه نفی شریعت می کنند نه انکار طریقت، بلکه با جمع شریعت و طریقت به آستان حقیقت بار می یابند. اگر می خواهی اهل حکمت محمدیه باشی، اگر می خواهی در زمره محمدیون باشی از عرفان و فقه توأمان دفاع کن. حکمت عیسوی یعنی عرفان منهای شریعت، عرفان منهای فقاہت که اسلام تک ساحتی است، حکمت موسوی یعنی شریعت منهای عرفان و ظاهر منهای باطن آن هم اسلام تک ساحتی است. اگر اسلام کامل و چند ساحتی می طلبی که عرفان و فقه و اخلاق دارد، بر اساس شریعت و طریقت و حقیقت بنا شده است رویکردش مشخص است. فقه نماینده شریعت است، اخلاق نماینده طریقت است و عرفان نماینده حقیقت است.

یکی از جلوه های محمدیون تفاوت سه نحوه عبادت است: عابد و زاهد و عارف. به بیان ابن سینا عابد هم دنیا می خواهد و هم آخرت. زاهد دست از دنیا کشیده، فقط جویای آخرت است. و عارف نه دنیا می خواهد و نه آخرت، بلکه طالب یار و عاشق دیدار است. در ضمیر ما نمی گنجد به غیر از دوست کس / هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست بس

در این شب قدر اینگونه با حضرت دوست راز و نیاز می کنیم:

خبرت هر سحر از باد صبا می خواهم / هر شبی خیل خیالت به دعا می خواهم
سینه را بهر وفای تو صفا می جویم / دیده را بهر جمال تو ضیا می خواهم
بر در تو کم و بیش و بد و نیک و دل و جان / همه بر خاک زدم، از تو تو را می خواهم



نتیجہ سخن

متأسفانه در جامعه ما کسانی بوده و هستند که از گهواره تا گور را از فقه انتظار داشته اند و در حق فقه بسیار زیاده روی کرده اند و پنداشته اند که همه چیز از درون فقه در می آید از روانشناسی، جامعه شناسی، سیاست، اقتصاد، علوم نظامی، تا حقوق همه اینها را می خواهند از دل فقه بیرون آورند. حاصلش هم آش شله قلمکاری شده است که ملاحظه می کنید. فقه هم چنین معجزه ای نداشته و ندارد، دست به دامن مصلحت شده اند و همه نداشته های فقه را خواسته اند با سطحی ترین و غیرعلمی ترین روشها جبران کنند. به این دو ضعف روحیه استبدادی ارباب قدرت را اضافه کنید، ببینید چه معجون کشنده ای نتیجه می دهد.

در مقابل این افراط جاهلانه جمعی از منتقدان این رویه نیز به تفریط افتاده اند و راه نجات را در حذف کامل فقه و شریعت یافته اند. آنها هم منکر کارائی فقه حتی در حوزه خودش، یعنی عمل شرعی هستند و عملاً اسلام منهای فقاہت و اسلام منهای شریعت را می جویند. این هم حرف ناصوابی است. این دو مدل رایج اسلام تک ساحتی است. عرائض من در نقد این دو تلقی بود.

و اما اسلام چند ساحتی فقه و اخلاق و عرفان را در جای خود محترم می شمارد. هر کدام را که کم بگذاریم بُعدی از ابعاد اسلام را ناقص گذاشته ایم. من به دنبال نوعی هم گرایی و تفاهم در بین اندیشه ورزان دینی هستم. بر این باورم که اسلام عرفانی بیش از آنچه محققین از عرفا اراده کرده اند، معنای محصلی ندارد، همچنانکه اسلام فقهاتی نیز بیش از آنچه محققین از فقها معرفی کرده اند، کارائی ندارد. مدعیات جهله صوفیه و غفله اهل ظاهر نیز که روایت معاصر از اسلام تک ساحتی است پذیرفتنی نیست. این دو مدعای ناقص و جاهلانه با هم قابل جمع نیستند و هر کدام آفتی برای جامعه و تدین هستند.

خلاصه بحث:

اسلام تک ساحتی به دو روایت رایجش: اسلام عرفانی به معنای نگرش عرفا را داور همه جوانب اسلام دانستن یا اسلام فقهاتی به معنای نگرش فقها را داور همه جوانب اسلام دانستن، نه صحیح است، نه ممکن است و نه مطلوب.

صحیح نیست، زیرا داوری هر یک از متخصصان ساحت‌های مختلف اسلام در خارج از آن ساحت فاقد اعتبار است. ممکن نیست، زیرا عرفا یا فقها در جمیع مسائل هم موضع نیستند تا موضع واحدی به عرفان یا فقه نسبت داده شود. در عرفان و فقه مکاتب، مدارس و قرائت‌های متفاوتی یافت می شود. مطلوب نیست، زیرا مواضع برخی فقها و عرفای مشهور در قبال حقوق عمومی و سیاست عصر خود به شدت قابل مناقشه است.

کمال اسلام در جمع ساحت‌های مختلف عرفانی، اخلاقی، فلسفی و فقهی آن یا ساحت‌های شهودی، نظری و عملی آن است.

تقلیل اسلام به یک ساحت - هر ساحتی چه فقه و چه عرفان - و نادیده گرفتن دیگر ساحت‌ها، مبالغه درباره نقش هر یک از ساحت‌ها، تحقیر و کوچک جلوه دادن دیگر ساحت‌ها کاری نادرست و خلاف اخلاق علمی است.

عملکرد جمهوری اسلامی تجلی فقاہت نیست، بر اساس دیدگاه اقلیتی از فقہا آغاز شد اما بزودی قواعد مسلم فقہ و بدیہیات شریعت را زیر پا نهاد و امروز با ادبار بسیاری از فقیہان و متشرعان مواجه است. جمهوری اسلامی سمبل استبداد دینی است.

نقد و تذکر کاستی های بیانم را ہدیہ و احترام تلقی می کنم.

خدایا کشور ما را از چنگال غفلہ اہل ظاہر - کہ بنام دین تو استبداد می کنند و بہ حقوق خلق تو تجاوز می کنند - نجات بده. خدایا بہ عالمان ما تفاہم و بہ محققین از عرفا و فقہا و حکما ہمگرایی و حسن ظن عنایت فرما. خدایا تا ما را نبخشیدہ ای از دنیا مبر. ما را با معارف دینمان آشنا بفرما. پدر و مادر و معلمان و اساتید ما را ببخش و بیامرز. خدایا بہ ما بصیرت در نظر و مجاہدت و اخلاص در عمل عنایت بفرما. و السلام.

متن ویراستہ گفتار شب قدر ۱۹ رمضان ۱۴۳۱ در جمع ایرانیان مریلند واشینگتن، ۲۹ آگوست ۲۰۱۰،

۷ شهریور ۱۳۸۹



kadivar.com

<https://kadivar.com/8/>

kadivar.mohsen59@gmail.com

تمام حقوق محفوظ است.

نقل مطلب بہ ہر صورت تنها با ذکر منبع مجاز است.